

در قرون وسطی کشیشان بهشت را به مردم می فروختند و مردم نادان هم با پرداخت هر مقدار پولی، قسمتی از بهشت را از آن خود می کردند.

فرد دانایی که از این نادانی مردم رنج می برد دست به هر عملی زد، نتوانست مردم را از انجام این کار احمقانه باز دارد تا اینکه فکری به سرش زد...

به کلیسا رفت و به کشیش مسئول فروش بهشت گفت: قیمت جهنم چقدره؟

کشیش تعجب کرد و گفت: جهنم؟!!

مرد دانا گفت: بله جهنم.

کشیش بدون هیچ فکری گفت: ۳ سکه.

مرد سراسیمه مبلغ را پرداخت کرد و گفت: لطفا سند جهنم را هم بدهید.

کشیش روی کاغذ پاره ای نوشت: سند جهنم.

مرد با خوشحالی آن را گرفت از کلیسا خارج شد. به میدان شهر رفت و فریاد زد:

من تمام جهنم رو خریدم. این هم سند آن است. دیگر لازم نیست بهشت را بخرید چون من هیچ کس را داخل جهنم

راه نمی دهم!